دوفصلنامه علمی-پژوهشی **تأملات فلسفی**
دانشگاه زنجان
سال هشتم، شماره ۲۰، بهار و تابستان ۱۳۹۷
صفحات ۲۶۹- ۲۹۱

Biannual Journal Of
**Philosophical Meditations**
University of Zanjan
Vol 8., No.20 Spring & Summer 2018

# «کثرت‌گرایی ارزشی» در نقد اخلاقی هنر: جستاری نقادانه

محسن کرمی[۱]

## چکیده

مسئلهٔ معیار داوری در نقد اخلاقی هنر از سرنوشت‌سازترین مسائل در این وادی است، یعنی این مسئله که کدام دسته از ارزش‌ها معیار داوری درباب آثار هنری‌اند و ارزش نهایی آنها را تعیین می‌کنند. در این میان، یکی از متأخرترین رویکردها «کثرت‌گرایی ارزشی» است، که در عرض سه رویکرد عمدهٔ دیگر، یعنی «اصالت اخلاق»، «اصالت زیبایی‌شناسی»، و «خودآیینی‌گرایی»، پیشنهادی متفاوت عرضه می‌دارد، و آن این که ترکیبی از ارزش‌ها (ازجمله ارزش‌های اخلاقی و زیبایی‌شناختی) معیار داوری نهایی درباب هنرند. یکی از شاخص‌ترین نمایندگان «کثرت‌گرایی ارزشی» در نقد اخلاقی هنر بریس گات است. او، در دفاع از رهیافت خاص خود نسبت به نقد اخلاقی هنر، «کثرت‌گرایی ارزشی» پیشه می‌کند. اما به نظر می‌رسد که «کثرت‌گرایی ارزشی»، دست‌کم بر طبق روایت او، با مسائلی مواجه است که پذیرش آن را ناموجّه می‌سازد. «کثرت‌گرا» یا باید بپذیرد که تصمیم‌گیری نهایی درباب ارزش هنر به شمّ و ذوق داور

❖ **تاریخ دریافت: ۹۶/۱/۲۰؛ تاریخ پذیرش ۹۶/۳/۳۱**

۱. دانش آموخته دکتری فلسفه هنر، *mohsenekarami@gmail.com*

احاله می‌شود، یا باید تصدیق کند که رویکردش بالمآل به یکی از سه رویکرد عمدهٔ دیگر فروکاسته می‌شود، و یا این که معیار تازه‌ای در کار بیاورد که هر دو دسته ارزش زیبایی‌شناختی و اخلاقی بالمآل قابل‌تبدیل به آن باشند. روشن است که در حالت اوّل، نقد به معنای عملی نظام‌مند منتفی خواهد بود و، در حالت دوم و سوم، «کثرت‌گرایی ارزشی» معنای محصّلی نخواهد داشت.

**واژگان کلیدی:** نقد اخلاقی هنر، ارزش‌های اخلاقی، ارزش‌های زیبایی‌شناختی، «کثرت‌گرایی ارزشی».

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

## مقدمه

نقد اخلاقی هنر، به تصریح بسیاری، دیرپاترین و فراخ‌دامنه‌ترین مبحث در تاریخ فلسفهٔ هنر بوده است. در دل این مبحث بزرگ اما یکی از جدی‌ترین و عمیق‌ترین مسائل همانا مسئلهٔ *معیار* داوری درباب هنر است. و اگر گامی به عقب برداریم و قدری از معرکه فاصله بگیریم، خواهیم دید که خود این مسئله نیز در ذیل مسئلهٔ نسبت میان ارزش‌های اخلاقی و ارزش‌های زیبایی‌شناختی با کل حیات آدمی، ازجمله قلمرو اخلاق و هنر، قرار دارد. به تعبیر دیگر، مسئلهٔ اصلی این است که این دو دسته ارزش چگونه و به چه میزان در مقام معیار داوری در خصوص قلمرو اخلاقی و زیبایی‌شناختی حیات آدمی نقش بازی می‌کنند.

به نظر می‌رسد که در این باب نُه رویکرد متصوّر است؛ رویکردهایی که هر کدام دست‌کم اندک تفاوتی با دیگری دارد و پیشنهادی دیگرگونه عرضه می‌دارد. پس، نخست، به اجمال هرچه‌تمام‌تر، این نُه رویکرد را برمی‌شماریم:

۱. ارزش‌های زیبایی‌شناختی حاکم بر قلمرو هنر و اخلاق، هر دو، اند.
۲. ارزش‌های اخلاقی حاکم بر قلمرو هنر و اخلاق، هر دو، اند.
۳. ارزش‌های زیبایی‌شناختی حاکم بر قلمرو هنرند و ارزش‌های اخلاقی حاکم بر قلمرو اخلاق.
۴. ترکیبی از ارزش‌های زیبایی‌شناختی و اخلاقی حاکم بر قلمرو هنرند و ارزش‌های اخلاقی حاکم بر قلمرو اخلاق.
۵. ترکیبی از ارزش‌های زیبایی‌شناختی و اخلاقی حاکم بر قلمرو اخلاق‌اند و ارزش‌های زیبایی‌شناختی حاکم بر قلمرو هنر.
۶. ترکیبی از ارزش‌های زیبایی‌شناختی و اخلاقی حاکم بر قلمرو هنرند و ارزش‌های زیبایی‌شناختی حاکم بر قلمرو اخلاق.
۷. ترکیبی از ارزش‌های زیبایی‌شناختی و اخلاقی حاکم بر قلمرو اخلاق‌اند و ارزش‌های اخلاقی حاکم بر قلمرو هنر.

۸. ترکیبی از ارزش‌های زیبایی‌شناختی و اخلاقی حاکم بر قلمرو هنر و اخلاق، هر دو، اند.

۹. ارزش‌های زیبایی‌شناختی حاکم بر قلمرو اخلاق‌اند و ارزش‌های اخلاقی حاکم بر قلمرو هنر.

رویکردهای نُه‌گانهٔ برشمرده، در واقع، همهٔ امکانات منطقیِ نسبت این دو دسته ارزش با آن دو قلمروند؛ اما طرح کردن آنها به این معنا نیست که به غریب بودن برخی از رویکردهای ممکن بی‌توجه بوده‌ایم، بل بدان معناست که گمان داریم طرحشان خالی از فایده نیست. کمترین سود آن این است که می‌فهمیم رویکردهای پرطرفدار رایج تنها گزینه‌های ممکن نیستند، هرچند تنها گزینه‌های عُقلایی و معقول‌نُما باشند. وانگهی، نباید از نظر دور داشت که برخی از رویکردهای پرطرفدار امروز ای بسا که برای کسانی در روزگارانِ گذشته به همین اندازه غریب می‌نمودند، و به‌واقع هم وضع از همین قرار بوده است.

رویکردهای نُه‌گانهٔ برشمرده، در واقع، زاییدهٔ این فکرت بوده‌اند که بالمآل یکی از این دو دسته ارزش، یا ترکیبی از آنها، معیار داوری درباب آن دو قلمرو از حیات آدمی‌اند؛ اما کاملاً متصوّر است که کسانی در عالم تفکر بر این اندیشه باشند که ارزش‌های سومی را نیز می‌توان در کار آورد؛ چنان که ازقضا آورده‌اند. فقط از باب اشارت باید گفت که مثلاً هیدگر «انکشاف حقیقت» را، به‌مثابهٔ معیاری جایگزین در این عرصه، طرح کرد و عقیده داشت که باید آن را معیار داوری در هنر دانست (داستر، ۱۳۹۴). نمونهٔ دیگرِ درخور اشارت پراگماتیست‌ها و در رأس همهٔ آنها جان دیویی است. او، به یک معنا، اساساً تفکیک ارزش‌های اخلاقی و زیبایی‌شناختی را به تحدّی می‌خواند و «کارآمدی» و «فایده» را معیار بنیادین در همهٔ ساحت‌های حیات آدمی، ازجمله اخلاق و هنر، می‌شمرد (Bresnahan, 2014). روشن است که، با در کار آوردن هر معیار تازه، فهرست دیگری از رویکردها قابل‌طرح خواهد بود و عرصه و مجال تحقیقی دیگر گشوده می‌شود و چه‌بسا حتی کسانی (ازجمله در میان ذائقه‌های پُست‌مدرن) با رأی به

بی‌اعتباری همهٔ معیارها و ارزش‌ها (ناویتس، ۱۳۸۴، ص. ۲۰-۱۱۹)، دست‌کم در این وادی، اساساً عرصهٔ تحقیق را تعطیل کنند. ما در اینجا نافی *امکان* طرح ارزش سومی ــ یا امکان طرح بحث از نفی همهٔ ارزش‌ها ــ نیستیم؛ اما در هر حال مسئلهٔ ما نسبت میان این دو دسته ارزش و سهمشان در داوری درباب آن دو قلمرو است. پس پرداختن به معیارهای دیگر را به مجالی و مقالی دیگر وامی‌گذاریم.

باری، به نظر می‌رسد که از میان نُه رویکرد پیش‌گفته تنها چهار رویکرد نخست، تاکنون، در میان فیلسوفان و صاحب‌نظران طرفدار پیدا کرده‌اند؛ رویکردهایی که به ترتیب «اصالت زیبایی‌شناسی»[۱]، «اصالت اخلاق»[۲]، «خودآیینی‌گرایی»[۳] و «کثرت‌گرایی ارزشی»[۴]شان می‌خوانیم.[۵] بزرگ‌ترین مدافع «اصالت زیبایی‌شناسی» نیچه است (Nietzsche, 1872; 1878). «اصالت اخلاق» مورد دفاع افلاطون (۱۳۸۰، کتاب‌های دوم، سوم و دهم) و هیوم (1993) را تالستوی (۱۳۶۴) در قرن بیستم در صورتی ارتدوکس‌تر از اصلش از نو عرضه کرد. و «خودآیینی‌گرایی» نیز مدافعان بسیاری داشته است؛ از اسکار وایلد (1891) گرفته تا بی‌یردزلی (1981, p. 379-80)، اندرسون (1998)، لامارک (2006; 1994)، جیکوبسن (2006; 1996)، و کیئرن (2006; 2010; 2013). ولی از قرار معلوم، «کثرت‌گرایی ارزشی» رویکرد جدیدی است که مستلزم توضیح و تبیین است. پس در این جستار به بحث درباب «کثرت‌گرایی ارزشی» می‌پردازیم و می‌کوشیم نخست گزارشی از آن به دست دهیم و آن‌گاه به نقد و ارزیابی آن دست بجنبانیم.

---

۱. Aestheticism

۲. Moralism

۳. Autonomism

۴. Value Pluralism

۵. گفتنی است که هر چهار اصطلاح، پیش‌تر، و حتی در سیاق‌هایی دیگر، به معانی‌ای اندک متفاوت با آنچه ما در اینجا از آنها مراد می‌کنیم، به کار رفته‌اند. از این جهت، در اینجا، برای نشان دادن این تمایز، هر چهار اصطلاح را در ترجمهٔ فارسی در میان گیومه قرار داده‌ایم و معادل‌های انگلیسی‌شان را با حرف بزرگ آورده‌ایم.

## ۱. گزارش

«کثرت‌گرایی» را به معانی عدیده‌ای در فلسفه به کار برده‌اند که نه مجال پرداختن به همهٔ آنها در اینجا هست و نه سودی در این کار متصوّر است؛ اما برای روشن‌ترشدن سخن خودمان، لاجرم، دو نوع کثرت‌گرایی را باید از هم تمیز دهیم.

گاهی «کثرت‌گرایی» را در سیاق فلسفهٔ تفسیر به کار می‌برند و مرادشان این است که:

> در مورد یک اثر هنری ممکن است تفسیرهای پذیرفتنی متعددی وجود داشته باشد، به‌طوری که هیچ‌یک از آنها بهتر از دیگری نباشد (Stecker, 1996). کثرت‌گرایی [در این معنا] در نقطهٔ مقابل وحدت‌گرایی قرار دارد [که می‌گوید] همواره بهترین تفسیر یگانه‌ای وجود دارد که از هر تفسیر دیگری بهتر است (Juhl, 1980) (کاری، ۱۳۸۷، ص. ۸۸).[۱]

اما مراد ما از «کثرت‌گرایی ارزشی» قطعاً این نوع کثرت‌گرایی نیست، زیرا این بحث اساساً ارتباطی با *ارزش* ندارد و بحثی *ناظر به تفسیر*[۲] است، حال آن که کثرت‌گرایی موردنظر ما *ناظر به ارزش*[۳] است و درست از همین رو قید «ارزشی» را بر

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. کثرت‌گرایی تفسیری، هرچند به بحث حاضر مربوط نیست، خود محمل یکی از مناقشات در نقد آثار هنری و ازجمله نقد اخلاقی آنهاست. در یک کلام، مسئله از این قرار است: با پذیرش تفسیرهای متکثر از آثار هنری و مردود دانستن تفسیر واحد، دیگر چگونه می‌توان دم از نقد زد؟ (Krausz, 2002)

۲. *interpretative*

۳. evaluative

آن افزوده‌اند. پس، به تعبیر ساده‌تر، دو نوع کثرت‌گرایی را از هم تمیز دادیم: کثرت‌گرایی تفسیری[۱] و کثرت‌گرایی ارزشی.

ولی «کثرت‌گرایی ارزشی» نیز دست‌کم به دو معنای عمده به کار رفته است: گاهی مراد از «کثرت‌گرایی ارزشی» این است که آثار هنری می‌توانند از وجوه مختلفی دارای ارزش باشند. مثلاً ممکن است به لحاظ تاریخی ارزشمند باشند، به لحاظ پولی، به لحاظ بخشیدن بصیرت‌های روان‌شناختی، به لحاظ حال خاصّی که در مخاطب ایجاد می‌کنند، به لحاظ تعالیم اخلاقی موجود در آنها و، افزون بر همهٔ اینها، به لحاظ ظرافت‌هایی که در طرح و تدبیر زیبایی‌شناختی آنها به کار رفته است. به تعبیر دیگر، این «کثرت‌گرایی ارزشی» اخیر می‌گوید که آثار هنری هم ممکن است دارای ارزش‌های *هنری* باشند و هم کاملاً محتمل است که ارزش‌هایی *غیرهنری* ازقبیل اقتصادی، تاریخی، عاطفی، اخلاقی، یا معرفتی داشته باشند (Kieran, 2013, p. 289). پس، باید توجه داشت که ارزش هنری اثر متمایز است از ارزش اقتصادی، معرفتی، و حتی اخلاقیِ احتمالی آن. باری، این کثرت‌گرایی نیز آن چیزی نیست که در اینجا موردنظر ماست. این کثرت‌گرایی ارزشی دو ادعا دارد: نخست این که آثار هنری ممکن است ارزش‌های گوناگون داشته باشند و دوم این که، با این همه، ارزش هنری آثار هنری متمایز از سایر ارزش‌های احتمالی آنهاست. حال اگر کسی به ادعای دوم بی‌باور باشد و بگوید که (۱) آثار هنری می‌توانند ارزش‌های گوناگون داشته باشند و (۲) ارزش هنری آنها برایندی از *مجموعه‌ای* از ارزش‌های آنهاست (گات، ۱۳۹۳، ص. ۱۱)، باید بگوییم که دیگر سخن از «کثرت‌گرایی ارزشی» در معنای دومی به میان آمده است؛ و این همان معنایی است که در اینجا با آن کارها داریم.

---

۱. interpretative pluralism ــ البته کسانی این نوع کثرت‌گرایی را کثرت‌گرایی معرفت‌شناختی (epistemological pluralism) نیز نامیده‌اند، یا دست‌کم شقی از آن، اما شاید در سیاق تفسیر هنر بهتر باشد از «کثرت‌گرایی تفسیری» سخن بگوییم (Davies, 2009).

بنا بر آنچه رفت، رویکردی که در این جستار از آن بحث می‌کنیم «کثرت‌گرایی ارزشی» به همین معنای اخیر است، یعنی قائل بودن به اینکه ارزش هنری آثار هنری برایندی از *مجموعه‌ای* از ارزش‌های آنهاست؛ اما در اینکه این *مجموعه ارزش‌هایی* که ارزش هنری آثار هنری را تعیین می‌کنند کدام *ارزش‌ها*یند اختلاف‌نظرهایی در میان کثرت‌گرایان هست، که در اینجا بدان وارد نمی‌شویم و تنها بدین بسنده می‌کنیم که در این جستار، به‌لحاظ تمرکز موضوع بر نسبت ارزش‌های اخلاقی و زیبایی‌شناختی اثر هنری، فقط به قول کسانی می‌پردازیم که معتقدند، بالمآل، این دو دسته ارزش تعیین‌کنندهٔ ارزش هنری آثار هنری‌اند.

به یاد بیاوریم که رویکرد اول (یعنی «اصالت زیبایی‌شناسی») می‌گفت که ارزش‌های زیبایی‌شناختی حاکم بر قلمرو هنر و اخلاق، هر دو، اند؛ رویکرد دوم (یعنی «اصالت اخلاق») می‌گفت که ارزش‌های اخلاقی حاکم بر قلمرو اخلاق و هنر، هر دو، اند، و رویکرد سوم (یعنی «خودآیینی‌گرایی») می‌گفت که، بالمآل، ارزش‌های اخلاقی حاکم بر قلمرو اخلاق و ارزش‌های زیبایی‌شناختی حاکم بر قلمرو هنرند. و حال رویکرد چهارم (یعنی «کثرت‌گرایی ارزشی») سخنش این است که *ترکیبی* از ارزش‌های زیبایی‌شناختی و اخلاقی حاکم بر قلمرو هنر است. به عبارت دیگر، مدّعای این رویکرد این است که ارزش هنر را نمی‌توان به یک دسته ارزش فروکاست، خواه ارزش‌های اخلاقی باشند و خواه ارزش‌های زیبایی‌شناختی.

حال، نخست باید ببینیم که رهیافتی به نسبت میان نقد اخلاقی و نقد زیبایی‌شناختی هنر در میان هست که به‌سبب ابتناء بر «کثرت‌گرایی ارزشی»، در ذیل این رویکرد عمده بگنجد یا خیر؛ یعنی ببینیم که آیا واقعاً این قول اساساً مدافعی دارد یا اینکه مانند اقوال دیگری که در ابتدای این فصل وصفشان رفت فقط به‌لحاظ منطقی ممکن است و تاکنون کسی در مقام دفاع از آن برنیامده. و آن‌گاه به ارزیابی رویکرد «کثرت‌گرایی ارزشی» بنشینیم.

## ۲. نمونه‌ای از کثرت‌گرایی ارزشی: «اخلاق‌گرایی»

یکی از رهیافت‌هایی که گاهی دم از «کثرت‌گرایی ارزشی» در نسبت میان نقد اخلاقی و نقد زیبایی‌شناختی زده است رهیافتی است که بریس گات آن را *ethicism* (*اخلاق‌گرایی*) نامیده است تا از *moralism* (اصالت اخلاق) متمایز شود (Gaut, 1998a).

باری، ادعای اصلی «اخلاق‌گرایی» گات، به اجمال هرچه‌تمام‌تر، این است:

> نقد اخلاقی هنر فعالیت زیبایی‌شناختی درخور و [به‌لحاظ منطقی] صحیحی است. به تعبیر دقیق‌تر [...] ارزش‌یابی اخلاقی نگرش‌های به‌نمایش‌درآمده به‌توسط آثار هنری یکی از وجوه صحیح ارزیابی زیبایی‌شناختی آن آثار است، تا آنجا که، اگر اثری نگرش‌های به‌لحاظ اخلاقی نکوهیده‌ای را به نمایش بگذارد، به همان اندازه به‌لحاظ زیبایی‌شناختی نقص خواهد داشت، و اگر اثری نگرش‌های به‌لحاظ اخلاقی پسندیده‌ای را به نماش بگذارد، به همان اندازه به‌لحاظ زیبایی‌شناختی مزیت خواهد داشت (Gaut, 1998a, p. 182).

اما، از دعوی صِرف که بگذریم، گات در آثاری که در دفاع از این رهیافت خود نوشته، درمجموع، سه دسته استدلال اقامه کرده است که ما در جای دیگری (کرمی، ۱۳۹۴) به نقد هر سه دسته پرداخته‌ایم، و در اینجا تنها بر یکی از مجموعه استدلال‌های او، که در آن «کثرت‌گرایی ارزشی» پیشه می‌کند، انگشت تأکید می‌گذاریم: استدلال‌های معرفت‌شناختی[۱].

جان کلام استدلال‌های معرفت‌شناختی، در مرحلهٔ اول، این است که پاره‌ای از آثار هنری، به‌لحاظ معرفت‌شناختی، دارای ارزش بسیارند و ازجمله می‌توانند در زمینهٔ معرفت *اخلاقی* کارها بکنند:

> [۱] ادبیات می‌تواند گونه‌ای شناخت فلسفی در ما پدید آورد، شناختی از جنس مفهوم‌هایمان، به‌ویژه مفهوم‌های اخلاقی‌ای چون مفهوم همدلی. [...] فلسفهٔ اخلاق

---

۱. epistemological arguments

می‌تواند «طرح کلی»ای از زندگی نیکو برای ما فراهم آورد؛ اما برای درک کامل مقتضیات خاص موقعیت‌ها، به آن نوع بینش اخلاقی‌ای نیاز داریم که تجسم کاملش را فقط در نوشته‌ها و آثار ادبی می‌توان یافت. [...]

[۲] هنر می‌تواند شناختی از امور ممکن یا محتمل به ما بدهد؛ مثلاً دربارهٔ اینکه موقعیتی را چگونه می‌توان تعبیر و تفسیر کرد. [...]

[۳] می‌تواند نه فقط دربارهٔ آنچه احتمالی است، بلکه نیز دربارهٔ آنچه واقعی و بالفعل است به ما شناخت بدهد. [...]

[۴] می‌تواند *شناخت عملی* به ما بدهد، یعنی شناختی در این باره که کارهای معیّنی را چگونه می‌توان انجام داد. [...]

[۵] می‌تواند معنی و اهمیت رویدادها را به ما بیاموزد. [...]

[۶] هنر به ما *شناخت تجربی* می‌دهد [...] یعنی دامنهٔ تجربهٔ ما را تا بدان حد وسعت می‌بخشد که چیزهایی را که در غیر این صورت شاید هرگز نمی‌توانستیم تجربه یا احساس کنیم در بر می‌گیرد. [...]

[۷] هنر می‌تواند دربارهٔ ارزش‌ها، به‌ویژه ارزش‌های اخلاقی، درس‌هایی به ما بیاموزد (گات، ۱۳۸۷، صص. ۸–۲۰۵).

اما افزون بر اینکه آثار هنری می‌توانند در زمینهٔ معرفت اخلاقی چیزی به مخاطبان بدهند، باید، در مرحلهٔ دوم، نشان داد که این قابلیتِ معرفت‌بخشی آثار هنری، به ارزش آنها در مقام هنر ربط دارد؛ چرا که از صِرف این که آثار هنری می‌توانند در زمینهٔ شناخت اخلاقی کارهایی بکنند، فقط برمی‌آید که مُجاز و رواست که به نقد اخلاقی این آثار بنشینیم (کرمی و دیگران، ۱۳۹۵، صص. ۱۵–۱۲). و حال آنکه مدعای «اخلاق‌گرا» این بود که در موارد خاصی همواره حسن/عیب اخلاقی اثر به مزیت/نقص آن در مقام هنر ربط دارد (Gaut, 1998a, p. 181). در اینجا گات دو راه در پیش می‌تواند گرفت و می‌گیرد: نخست تلاشی می‌کند در دفاع از چنین ارتباطی، تلاشی که چندان قرین توفیق نیست:

> آنچه هنر به ما می‌آموزد، اساساً به نحوهٔ تعلیم آن مربوط می‌شود. مثلاً در یکی از اشعار [جان] دان، که مقایسه‌ای زیبا میان عاشق و معشوق جامانده‌ازهم و پرگار صورت گرفته است، مضمون عشق و عاشقی اساساً با بهره‌گیری از استعاره و واژگانی خاص بیان شده است (Beardsmore, 1971, p. 59). چنین سخنی، اگر درست باشد، [نشان می‌دهد] که دست‌کم در بعضی موارد محتوای شناختی (ازجمله محتوای اخلاقی) در اصل به ویژگی‌های زیبایی‌شناختی مشبهٌ‌به مربوط می‌شود، که خود حامل محتواست. از این رو، ارتباط زیبایی‌شناختی شناخت در چنین مواردی محرز است. گذشته از این، منطقی است که هر زمان که بینش‌های شناختی در قالب توصیف‌های دقیق و دلکش شخصیت‌ها و موقعیت‌ها بیان شوند، این بینش‌ها ارزش زیبایی‌شناختی پیدا می‌کنند (گات، ۱۳۸۴، ص. ۲۵۷).

این تلاش در دفاع از اخلاق‌گرایی قرین توفیق نیست، زیرا درست از همین منظر می‌توان علیه اخلاق‌گرایی (و به سود «اخلاق‌ستیزی»[۱]) استدلال کرد، چنان که کرده‌اند. ازجمله کریستفر همیلتون معتقد است که گاهی جذابیت و گیرایی سبک و سیاق اثر، یا به تعبیر فنی‌تر *صورت* آن، ناشی از فکرت یا نظرگاه به‌لحاظ اخلاقی مردودی است که در اثر طرح شده است. او در خلال بررسی چند نمونه سخنش را پیش می‌برد. نخستین نمونه‌اش استریندبرگِ نمایشنامه‌نویس است. به نظر همیلتون،

> استریندبرگ در بسیاری از نمایشنامه‌هایش از ما می‌خواهد روابط زن و مرد را استعاره‌ای برای درک زندگی تلقی کنیم، حیاتی که سراسر جدال و دشمنی است، جدالی بی‌وقفه تا لحظهٔ مرگ. شاید بسیاری از خوانندگان آثار استریندبرگ با این نگرش اخلاقی مخالف باشند، اما در عین حال حس می‌کنند که این نگرش نه

---

۱. Immoralism رهیافتی است که می‌گوید آثارِ هنری ممکن است *گاهی* درست به‌سبب بدی اخلاقی‌شان به لحاظ زیبایی‌شناختی خوب باشند. البته، پیش و بیش از همیلتون، دنیل جیکوبسن (2006 ;1997) و مَتیو کیئرن (Kieran, 2003; 2005) به طرح و دفاع از این رهیافت پرداخته‌اند.

> فقط به بُعد زیبایی‌شناختی آثار او لطمه نمی‌زند، که در واقع به آنها غنای بیشتری نیز می‌بخشد، زیرا سبب می‌شود که شور زندگی در آنها جریان پیدا کند (همیلتون، ۱۳۸۷، ص. ۵۷).

در نمونهٔ دیگر، او به سراغ نمایشنامه‌ای از آرتور اشنیتسلر، با نام *چرخ فلک*، که فیلمی به همین نام هم از روی آن ساخته شده است، می‌رود و می‌گوید:

> انسان، از دید اشنیتسلر، در این اثر موجودی است متلوّن، فریبکار، خودخواه، که غریزهٔ جنسی افسارگسیخته‌اش اطفاءنشدنی است. باری، این دیدگاه اخلاقی به زعم بسیاری ناپسند و نکوهیدنی است؛ اما تردیدی نیست که خود نمایشنامه اثری است باشکوه، خوش‌ساخت، دقیق و حساب‌شده و پر از ظرافت و زیبایی و طنز و بداعت. همهٔ صفاتی که برشمردیم منبعث از مضمون آن‌اند که برای بسیاری از خوانندگان زشت و زننده است. از باب مثال، تلوّن و ناپایداری شخصیت‌ها ازجمله مواردی است که به اشنیتسلر امکان می‌دهد زبان درخشانی را که مشخصهٔ این اثر است به کار گیرد (همیلتون، ۱۳۸۷، ص. ۵۷).

بدین سان، گات صلاح را در این می‌بیند که، برای دفاع از اخلاق‌گرایی، راه دومی در پیش بگیرد، و به «کثرت‌گرایی ارزشی» توسل می‌جوید و می‌گوید:

> کثرت‌گرایان معتقدند که مجموعه‌ای از ارزش‌های هنری در میان هست [...]، ترکیبی از ارزش‌های مختلف در هنر؛ و اگر چنین باشد، یک نوع از این ارزش‌ها در ترکیب مذکور می‌تواند ارزش‌های معرفتی باشد (Gaut, 2007, p. 172).

در جای دیگر، در برابر یکی از دو رقیب جدی‌ای که برای خود برمی‌شمارد، یعنی «خودآیینی‌گرایی» و «اخلاق‌ستیزی»[۱]، ابزار می‌دارد:

> اگر مخالفان خودآیینی‌گرایی [یعنی کسانی چون خود او «اخلاق‌گرا»] دربارهٔ

---

۱. او بعدها «اخلاق‌ستیزی» را به همراه دیدگاه‌های دیگری، ازجمله اخلاق‌گرایی میانه‌روانهٔ کرول (۱۳۹۲ ;1996)، در ذیل زمینه‌گرایی (contextualism) جای می‌دهد و به نقد می‌کشد (گات، ۱۳۹۳؛ Gaut, 2013).

> ارزش‌های هنری کثرت‌گرا باشند، می‌توانند صرفاً قائل شوند به اینکه یکی از مبانی‌ای که بر اساس آن می‌توان به وجود نقص زیبایی‌شناختی در اثری قائل شد عیبناکی اخلاقی آن است (گات، ۱۳۹۳، ص. ۱۱).

و باز تأکید می‌ورزد:

> باید «کثرت‌گرایی» را با آغوش باز بپذیریم که می‌گوید ارزش‌های چندی در کنار ارزش‌های معرفتی وجود دارند؛ بنابراین، اثر هنری می‌تواند نقصی معرفتی داشته باشد، اما همچنان به‌سبب سایر محاسن زیبایی‌شناختی‌اش، ازقبیل زیبایی، قدرت بیان‌گری، سبْک درخشان، و مانند اینها، درمجموع اثری بزرگ دانسته شود (Gaut, 2007, p. 175).

در این نقل‌قول اخیر به‌خوبی پیداست که گات ارزش‌های هنری را اعم از ارزش‌های اخلاقی و معرفتی و زیبایی‌شناختی و... می‌داند ــ هرچند که با به کار بردن اصطلاح «ارزش‌های زیبایی‌شناختی» و «ارزش‌های هنری» به جای یکدیگر از سوی او موجب بروز ابهامی در سخن او شده است.[۱]

باری، به نظر می‌رسد که بتوان استدلال گات را در این باب، به‌اختصار، این‌گونه صورت‌بندی کرد:

(۱) آثار هنری، دست‌کم پاره‌ای از آنها، می‌توانند در زمینهٔ معرفت اخلاقی کارها بکنند و، از این جهت، به‌لحاظ اخلاقی داری ارزش‌اند.

(۲) معیارهایی که بالمآل ارزش آثار هنری را، در مقام هنر، تعیین می‌کنند یک دسته معیار نیستند، بلکه می‌توان در این زمینه کثرت‌گرا بود و قائل شد به اینکه

---

[۱]. گات، افزون بر این نوشته‌ها، در جاهای دیگری نیز «ارزش‌های زیبایی‌شناختی» و «ارزش‌های هنری» را به جای یکدیگر به کار می‌برد و به آن تصریح هم می‌کند (گات، ۱۳۹۳، ص. ۱۰) و به نظر می‌رسد که در برخی مواضع، ازجمله در اینجا، این امر به مشکلاتی می‌انجامد که در جای دیگری به بحث درباب آن پرداخته‌ایم (کرمی، ۱۳۹۴).

مجموعه‌ای از معیارها ارزش هنر را، در مقام هنر، روشن می‌کنند، ازجمله ارزش‌های زیبایی‌شناختی، معرفت‌شناختی، و اخلاقی.

(۳) بنابراین، آثار هنری‌ای که معرفت اخلاقی می‌بخشند، به همان اندازه، بر ارزش هنری‌شان افزوده می‌شود، درست به همان سان که ارزش‌های زیبایی‌شناختیِ احتمالی‌شان بر ارزش آنها، در مقام هنر، می‌افزاید.

و این چیزی نیست جز «کثرت‌گرایی ارزشی». پس، دست‌کم یک رهیافت به نسبت میان ارزش‌های اخلاقی و زیبایی‌شناختی، از میان رهیافت‌های مشهور، یافتیم که در رویکرد بزرگ چهارم می‌گنجد. حال دیگر جای آن است که به نقد این رویکرد، که مدافعی جدی نیز پیدا کرده، بنشینیم.

## ۳. نقد

چنان‌که رفت، «کثرت‌گرا»ی ما بر آن است که ترکیبی از ارزش‌های اخلاقی و زیبایی‌شناختی معیار داوری درباب ارزش یک اثر هنری، در مقام هنر، است. بر این اساس، نخستین مسئله‌ای که طرح می‌شود این است که معیار انتخاب ارزش‌ها در این ترکیب چه بوده است؟ چرا ترکیبی از این دو دسته ارزش؟ ممکن است کسی بگوید: مثلاً چرا ارزش‌های لذت‌جویانه، ازجمله لذت جنسی و لذت ناشی از دیدن صحنه‌های خشونت‌آمیز، در این ترکیب گنجانده نشده است (که طرفداران پرشوری هم در عالم هنر دارد)؟ چرا ارزش‌های تاریخی یا دینی و مذهبی را در کار نیاوردیم (که باز هم طرفداران پُرسودایی در عالم دارند)؟ به نظر نمی‌رسد که «کثرت‌گرا» اهمیت چندانی برای این مسئله قائل بوده باشد، چون بعید است که بدان تفطّن پیدا نکرده باشد.خواه مدافع «کثرت‌گرایی ارزشی» بدین مسئله وقوف پیدا کرده باشد و خواه، به‌رغم وقوف، آن را درخور پرداختن و پاسخ‌گویی ندانسته باشد، در هر حال، به زعم ما، مسئلهٔ مذکور همچنان پابرجاست و «کثرت‌گرایی ارزشی» و، به واسطهٔ آن، «اخلاق‌گرایی» را به تحدّی می‌خواند.

حال بیایید، برای پیشبرد بحث، قدری با گات در اینجا همدلی نشان بدیهم و فرض بگیریم که ترکیب پیشنهادی او را پذیرفته‌ایم ــ یعنی موقتاً مسئلهٔ اول را کنار گذاشته‌ایم. اما، با فرض پذیرش ترکیب پیشنهادی گات، این سؤال پیش می‌آید که چگونه می‌توان وزن هر کدام از ارزش‌ها را در اثر تعیین کرد و درمجموع به اثر نمرهٔ نهایی داد. بعید است «کثرت‌گرایان» مدعی باشند که ارزش‌های اخلاقی و ارزش‌های زیبایی‌شناختی چونان دو واحد پولی‌اند که می‌توان به یکدیگر تبدیل‌شان کرد. روشن است که ارزش کل حساب‌های بانکی یک فرد را، که بخشی از آنها به ریال است و بخشی به یوآن، می‌توان با تبدیل این دو واحد پولی به یکدیگر محاسبه کرد. واحدهای پولی روشن‌ترین نمونه از کاربرد کثرت‌گرایی ارزشی‌اند. اما آیا، حتی با مسامحهٔ بسیار، می‌توان به چنین الگویی درخصوص ارزش‌های اخلاقی و ارزش‌های زیبایی‌شناختی در کثرت‌گرایی مورد دفاع گات رسید؟

این مشکل آنجا روشن‌تر می‌شود که به سرشت متفاوت ارزش‌های اخلاقی و زیبایی‌شناختی توجه کنیم. این ارزش‌ها به‌قدری با یکدیگر تفاوت دارند که شماری از نامبردارترین فیلسوفان ارزش حتی چاره‌جویی برای رفع تعارض‌های گهگاهی آنها را، که به ارزیابی‌های معارض در خصوص مثلاً آثار هنری می‌رسند، آرزواندیشی می‌دانند (Nagel, 2013)؛ اما، حتی اگر نخواهیم عجالتاً وارد بحث حل‌شدنی/حل‌ناشدنی بودن تعارض میان ارزش‌های اخلاقی و زیبایی‌شناختی بشویم، دست‌کم این مسئله همچنان باقی است که: چطور می‌توان نظامی برای توزین نهایی ارزش‌های اخلاقی و زیبایی‌شناختی آثار هنری به دست داد؟ چگونه می‌شود از برایند و جمع امتیازات ارزشیِ متفاوت در اثر هنری سخن گفت و در عین حال دل‌بخواهی و ذوقی عمل نکرد؟ که در این صورت، دیگر سخن از نقد و ارزیابی، به معنای عملی نظام‌مند و دارای مبنای نظری، بی‌معنا خواهد بود، خواه نقد اخلاقی و خواه زیبایی‌شناختی و خواه جز آن.

برای نمونه، دو اثر را در نظر بگیرید که اوّلی به‌لحاظ زیبایی‌شناختی ارزشمند و به‌لحاظ اخلاقی بی‌ارزش است و دومی، به‌عکس، به‌لحاظ زیبایی‌شناختی بی‌ارزش است و

به‌لحاظ اخلاقی ارزشمند. پرسش این است که بر مبنای «کثرت‌گرایی ارزشی» چگونه می‌توان حکم کرد که کدام اثر به‌لحاظ هنری اثر ارزشمندتری است ــ فراموش نکنیم که فرض بنیادین چنین کثرت‌گرایی‌ای این بود که ترکیبی از معیارهای اخلاقی و زیبایی‌شناختی معیار داوری نهایی درباب ارزش هنری آثار هنری است. آیا واحدی وجود دارد که بر طبق آن بتوان معلوم کرد که مثلاً ارزش‌های اخلاقیِ دومی بر بی‌ارزشی‌های زیبایی‌شناختی‌اش می‌چربد و بالمآل امتیاز هنری‌ای بالاتر از اوّلی (که آن هم به همین شیوه امتیاز هنری‌اش مشخص شده است) می‌گیرد؟

ممکن است به نظر کسانی برسد که چنین وضعی کمتر پیش می‌آید و ای بسا که اصلاً نیازی به مقایسهٔ نمونه‌هایی ازقبیل دو نمونهٔ مثالی ما نباشد. پس بیایید برای اینکه وضع معمول‌تری را در نظر گرفته باشیم، هرکدام از این دو اثر مثالی را به‌تنهایی در نظر بگیریم؛ یعنی ببینیم که چطور می‌شود، با تکیه بر «کثرت‌گرایی ارزشی»، معلوم کرد که اثر اول، که به‌لحاظ زیبایی‌شناختی ارزشمند اما به‌لحاظ اخلاقی بی‌ارزش است، بالمآل اثر هنری خوبی است یا بد؛ و اثر دوم، که به لحاظ اخلاقی ارزشمند اما به‌لحاظ زیبایی‌شناختی بی‌ارزش است، درنهایت اثر هنری بدی است یا خوب.

نخستین راه‌حل محتمل، که بعید است گات بخواهد بدان تن در دهد اما ممکن است به ذهن برخی برسد، این است که بگوییم هر مخاطبی با تکیه بر شم خود این توزین ارزش‌ها را در ذهنش انجام می‌تواند داد. اما نکته اینجاست که، با اتخاذ چنین رویکردی، دیگر ما با نقد به‌منزلهٔ عملی نظام‌مند باید وداع کنیم و لاجرم از داوری‌ها و احکام شخصی در این باب سخن به میان آوریم. به همین دلیل است که بعید می‌دانیم گات بخواهد به این راه‌حل متوسل شود.

راه‌حل دوم توسل به ربط ارزش‌های اخلاقی و ارزش‌های زیبایی‌شناختی در اثر هنری است. ولی، اگر «کثرت‌گرا»ی ما به ربط گهگاهی این دو دسته ارزش به یکدیگر توسل جوید و بخواهد از این طریق از مهلکه بگریزد، در واقع از کثرت‌گرایی عدول کرده است. و ازقضا گات چنین نیز کرده است. او می‌گوید:

> اگر اثری نگرش‌های به‌لحاظ اخلاقی نکوهیده‌ای را به نمایش بگذارد، به همان اندازه به‌لحاظ زیبایی‌شناختی نقص خواهد داشت؛ و اگر اثری نگرش‌های به‌لحاظ اخلاقی پسندیده‌ای را به نمایش بگذارد، به همان اندازه به‌لحاظ زیبایی‌شناختی مزیت خواهد داشت (Gaut, 1998a, p. 182)

روشن است که در این موضع گات می‌کوشد از مشکل پیش‌گفته بگریزد و، با توسل به ربط عیب/حسن اخلاقی اثر به نقص/مزیت زیبایی‌شناختی آن، تکلیف داوری نهایی درباب یک اثر را یکسره کند. اما مشکل این راه‌حل آن است که به قیمت عدول از «کثرت‌گرایی ارزشی»، که مبنای گات بود، تمام می‌شود. در نقل‌قول یادشده و نمونه‌های دیگر، درواقع گات پذیرفته است که *بالمآل* ارزش‌های زیبایی‌شناختی معیار داوری درباب اثر هنری‌اند (همان فکرت «خودآیینی‌گرایی»)؛ چراکه اگر این‌گونه نبود، معنا نداشت که بکوشد نشان دهد وجود برخی عیوب اخلاقی به نقص زیبایی‌شناختی اثر می‌انجامد و وجود برخی محاسن اخلاقی به حُسن زیبایی‌شناختی آن.

اما احتمال سومی هم متصور است ــ هرچند احتمال ضعیفی باشد ــ و آن اینکه «کثرت‌گرا» بخواهد معیار دیگری را در کار بیاورد تا، با توسل بدان، مسئله را رفع و رجوع کند، که در این صورت باز هم او از کثرت‌گرایی عدول کرده است ــ فارغ از اینکه آن معیار جدید اصلاً معیار درستی برای تعیین ارزش آثار هنری باشد یا نباشد.

اگر «کثرت‌گرا» نخواهد هیچ‌کدام از سه راه‌حل پیش‌گفته را در پیش بگیرد تا مجبور نباشد که یا نقد را ترک کند یا دست از «کثرت‌گرایی» بکشد، و راه‌حل دیگری نیز برای فیصله‌دادن به مسئلهٔ داوری نهایی اثر هنری بر مبنای «کثرت‌گرایی ارزشی» نداشته باشد، ظاهراً چاره‌ای ندارد جز پذیرش اینکه نمی‌توان حکم نهایی‌ای درباب برایند ارزش‌های اخلاقی و زیبایی‌شناختی اثر هنری کرد و بالمآل تنها دو حکم غیرقابل‌تبدیل به یکدیگر باقی می‌مانند: حکمی درباب وجوه اخلاقی اثر و حکمی هم درباب وجوه زیبایی‌شناختی آن. و اگر چنین باشد، به یک معنا، بازگشته‌ایم به

«خودآیینی‌گرایی» که می‌گوید ارزش‌های اخلاقی و زیبایی‌شناختی اثر هنری احکامی مستقل دارند.

بیایید برای پیشبرد بحث، باز قدری با گات همدلی کنیم و وجود سازوکار موردسؤال در بندهای پیشین را مفروض بگیریم. اما، با فرض پذیرش وجود سازوکاری که بتوان به مدد آن به توزین ارزش‌های زیبایی‌شناختی و اخلاقی یک اثر پرداخت و درنهایت حکم کرد که اثر، در مقام هنر، اثر خوبی هست یا نه، آن‌گاه یک مشکل جدی برای «اخلاق‌گرا»ی ازقضا «کثرت‌گرا»ی ما پیش می‌آید: در چنین نظامی، به تصریح خود او، کاملاً محتمل است که اثری به لحاظ اخلاقی بد باشد، اما درنهایت، برایند ارزش‌های اخلاقی و زیبایی‌شناختی آن این باشد که اثر مذکور اثر هنری خوبی است (Gaut, 1998a). «اخلاق‌گرا»، به‌سبب مبانی‌ای که در پیش گرفته، چاره‌ای ندارد که بر چنین نتیجه‌ای صحه بگذارد؛ اما مسئلهٔ مهم در اینجا این است که: «اخلاق‌گرا» بودن چنین رهیافتی دیگر به چیست؟ و آیا «اخلاق‌گرایی» اسم بی‌مسمّایی برای این رهیافت نخواهد بود؟ وانگهی، آن همه جِدّوجهد و توسل به «کثرت‌گرایی ارزشی» برای آن بود که او بتواند از «اخلاق‌گرا» بودن دیدگاهش دفاع کند، اما ظاهراً این نتیجه بیشتر با «خودآیینی‌گرایی» سازگار است تا با «اخلاق‌گرایی». به عبارت دیگر، فارغ از مشکلات لاینحلِ برشمردهٔ «کثرت‌گرایی ارزشی»، این رویکرد مشکل مضاعفی برای «اخلاق‌گرایی» دارد، و آن اینکه پایبند بودن به همهٔ آثار و نتایج «کثرت‌گرایی» درواقع «اخلاق‌گرا» بودن رهیافت گات را بی‌معنا می‌کند.

## ۴. نتیجه‌گیری

چنان‌که گذشت، از میان چهار رویکرد موجود به نسبت میان ارزش‌های اخلاقی و ارزش‌های زیبایی‌شناختی، در مقام معیار داوری درباب هنر، «کثرت‌گرایی ارزشی» رویکردی تازه است و دعوی‌ای متفاوت با رویکردهای پیشین دارد. از میان کسانی که امروزه، در نقد اخلاقی هنر، «کثرت‌گرایی ارزشی» پیشه کرده‌اند، به نظر، بریس گات از نامبردارترین‌هاست. او معتقد است که ارزش هنریِ آثار هنری برایندی از مجموعهٔ

ارزش‌های آنهاست و به‌طور مشخص، در بحث حاضر، ترکیبی از ارزش‌های زیبایی‌شناختی و ارزش‌های اخلاقی معیار نهایی داوری درباب ارزش هنری یک اثر است.

اما به نظر می‌رسد که «کثرت‌گرایی ارزشی»، به‌ویژه بر طبق روایت بریس گات از آن، با مسائل چندی دست و گریبان است. و اگر، چنان‌که کوشیدیم در این جستار نشان دهیم، رویکرد مذکور نتواند به این مسائل پاسخ درخوری بدهد، باید بپذیریم که «کثرت‌گرایی ارزشی» (دست‌کم در روایت بریس گات) رویکرد قابل‌دفاعی نیست. باری، رویکرد پیش‌گفته یا باید به این لازمه تن در دهد که نقد بالمآل عملی ذوقی و بی‌معیار است، یا باید تأیید کند که «کثرت‌گرایی ارزشی» نهایتاً به «اصالت زیبایی‌شناسی» یا «اصالت اخلاق» فروکاسته می‌شود، یا باید بپذیرد که معیار سومی لازم است که معیارهای اخلاقی و زیبایی‌شناختی در ذیل آن قرار گیرند، و یا باید تصدیق کند که کثرت‌گرایی ارزشی درنهایت به خودآیینی‌گرایی فروکاسته می‌شود. راه‌حل نخست اصل نقد به مثابهٔ عملی نظام‌مند را زیر سؤال می‌برد، و راه‌حل‌های دوم و سوم و چهارم، فارغ از مشکلات دیگر، به عدول از کثرت‌گرایی می‌انجامند؛ بنابراین هیچ‌کدام پذیرفتنی نیستند و نمی‌توانند مسائل «کثرت‌گرایی ارزشی» را حل کنند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

## منابع


- افلاطون. (۱۳۸۰). جمهوری، در: *دورهٔ آثار افلاطون*، ترجمهٔ محمّدحسن لطفی. تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ سوم.
- تولستوی، لئو. (۱۳۶۴). *هنر چیست؟*، ترجمهٔ کاوه دهگان. تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم.
- داستر، فرانسوا. (۱۳۹۳). زیبایی‌شناسی پدیدارشناختی مارتین هَیدگر، ترجمهٔ محسن کرمی. *بیناب*، ۲۴: ۳۴-۱۲۷.
- کاری، گرگوری. (۱۳۸۷). تفسیر در هنر. *مسائل کلّی زیبایی‌شناسی* (جلد ۲). به کوشش جرالد لوینسون، ترجمهٔ فریبرز مجیدی. تهران: فرهنگستان هنر، صص ۸۵-۱۱۷.
- کرمی، محسن. (۱۳۹۴). نقد اخلاقی و نقد زیبایی‌شناختی: جستاری در دفاع از خودآیینی. مقالهٔ ارائه‌شده در نخستین هم‌اندیشی هنر و اخلاق، فرهنگستان هنر.
- کرمی، محسن؛ حسینی، مالک؛ علیا، مسعود. (۱۳۹۵). جستاری در دفاع از امکان نقد اخلاقی هنر. فصلنامهٔ *کیمیای هنر*، ۱۹: ۲۲-۷.
- کرول، نوئل. (۱۳۹۲). *هنر و قلمرو اخلاق*، ترجمهٔ محسن کرمی. تهران: ققنوس.
- گات، بریس. (۱۳۸۷). هنر و شناخت. *مسائل کلّی زیبایی‌شناسی* (جلد ۱)، به کوشش جرالد لوینسون، ترجمهٔ فریبرز مجیدی. تهران: فرهنگستان هنر، صص. ۳۴-۲۰۳.
- _____. (۱۳۹۳). اخلاق و هنر، ترجمهٔ محسن کرمی. *هنرهای تجسمی: ویژهٔ هنر و اخلاق*. تهران: شرکت انتشارات سورهٔ مهر، صص. ۱۶-۹.
- ناویتس، دیوید. (۱۳۸۴). پسامدرنیسم. *دانشنامهٔ زیبایی‌شناسی*، به کوشش بریس گات و دومینیک مک آیور لوییس. تهران: فرهنگستان هنر، صص. ۲۴-۱۱۷.
- همیلتون، کریستفر. (۱۳۸۷). هنر و آموزش اخلاق. *هنر و اخلاق*، به کوشش خوزه لوئیس برمودس؛ سباستین گاردنر، ترجمهٔ مشیّت علایی. تهران: فرهنگستان هنر،

صص. ۶۸-۴۵.

- Anderson, James, and Dean, Jeffrey. (1998). Moderate Autonomism. *British Journal of Aesthetics*, 38: 150–66.
- Bresnahan, Aili. (2014). Toward A Deweyan Theory of Ethical and Aesthetic Performing Arts Practice. *Journal of Aesthetics and Phenomenology*, Volume 1, Issue 2: 133–148.
- Beardsley, Monroe C. (1981). *Aesthetics: Problems in the Philosophy of Criticism*. Indianapolis, IN: Hackett.
- Carroll, Noel. (1996). Moderate Moralism. *British Journal of Aesthetics*, 36: 223–37.
- Davies, David. (2009). Aims of Interpretation. *A Companion to Aesthetics*. Stephen Davies ... [et al.]. 2nd ed. Wiley-Blackwell, pp. 375-8.
- Gaut, Berys. (1998). The Ethical Criticism of Art. In *Aesthetics and Ethics.* Jerrold Levinson (ed.). Cambridge: Cambridge University Press, pp. 182-203.
- ———. (2007). *Art, Emotion and Morality.* Oxford: Oxford University Press.
- ———. (2013). "Art and Ethics," in *The Routledge Companion to Aesthetics*. 3rd edition. New York: Routledge, pp. 397-403.
- Hume, David. (1993). Of the Standard of Taste. *Selected Essay.* Oxford: Oxford University Press, pp. 133–54.
- Jacobson, D. (1997). In Praise of Immoral Art. *Philosophical Topics*. 25: 155–99.
- _____. (2006). Ethical Criticism and the Vice of Moderation, in M. Kieran (ed.) *Contemporary Debates in Aesthetics and the Philosophy of Art*, Oxford: Blackwell.

- Kieran, Matthew. (2003). Forbidden knowledge: The challenge of immoralism. *Art and Moralidy*. ed. José Luis Bermúdez, Tim Crane and Peter Sullivan. London and New York: Routledge, pp. 56-73.
- ———. (2005). Art and Morality. *The Oxford Handbook of Aesthetics*. ed. Jerrold Levinson. Oxford: Oxford University Press, pp. 451-70.
- ———. (2010). Emotions, Art, and Immorality. P. Goldie (ed.) *The Oxford Handbook of Philosophy of Emotion*. Oxford: Oxford University Press.
- ———. (2013). Value of Art. *The Routledge Companion to Aesthetics*. 3rd edition. New York: Routledge, pp. 289-298.
- Krausz, Michal. (2002). *Is There a Single Right Interpretation?* The Pennsylvania State University Press.
- Lamarque, Peter, and Olsen, Stein Haugom. (1994). *Truth, Fiction, and Literature*. Oxford: Oxford University Press.
- ———. (2006). Cognitive Values in the Arts: Marking the Boundaries. M. Kieran (ed.) *Contemporary Debates in Aesthetics and the Philosophy of Art*, Oxford: Blackwell.
- Nagel, Thomas. (2013). The Fragmentation of Value. In *Mortal Questions*. 16th printing. Cambridge: Cambridge University Press, pp. 128-41.
- Nietzsche F. W. (1872). *The Birth of Tragedy,* translated by Kaufmann, W. (1966). New York: Vintage Press. pp. 16, 5, 24.
- ———. (1878). *Human, All-Too-Human*. translated by Hollingdale, R. H. (1986). Cambridge: Cambridge University Press. pp. 154, 4.

- Young J. (1992). *Nietzsche`s Philosophy of Art*. New York: Cambridge University Press. pp. 30, 43, 52, 84.
- Wilde, Oscar. (1891). *The Picture of Dorian Gray*. Ware: Wordsworth.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی